

نقش شاهنامه فردوسی در تکوین هویت و نحوه نگرش بین‌المللی انسان ایرانی

علیرضا ازغندی* - عبدالمهدی مستکین**

(تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۷ - تاریخ پذیرش: ۹۳/۷/۵)

چکیده

جایگاه برجسته‌ی شاهنامه‌ی فردوسی در تکوین سازه‌های هویتی ایرانیان در طول بیش از هزار سال همواره بستر مناسبی برای شناخت لایه‌های زیرین و اعماق روح جمعی ایرانیان به شمار رفته است. از این رو غور و تعمق در این اثر پُرارج، درک هر چه بهتری از نوع جهان‌بینی و نگرش ایرانیان در عرصه‌ی روابط بین‌الملل را ارائه می‌دهد. به بیان دیگر شاید هیچ اثری به شگرفی شاهنامه‌ی فردوسی بازتاب‌دهنده‌ی آمال و آرزوهای انسان ایرانی در مسیر پُر فراز و فرود تاریخ وهستی نباشد. بر این بنیان در این مقاله تلاش گردیده است تا با پیوند میان پندارهای اسطوره‌ای و آرایه‌های حماسی مندرج در شاهنامه، تجلی و به سطح آمدن استمرارگونه‌ی برخی رسوبات هویتی شاهنامه را در اکتونیت نگرش ایرانیان به عرصه‌ی روابط بین‌الملل با محور قرار دادن عنصر خرد در شاهنامه، مورد پردازش و خوانشی نو قرار گیرد.

کلید واژگان: شاهنامه، تکوین هویت، کنشگری، خردورزی، نگرش بین‌المللی انسان ایرانی

* استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، ایران (نویسنده مسئول)

مقدمه

آیا حماسه‌های تاریخی و کلیدی یک ملت نقشی در شکل‌گیری و تکوین هویت تاریخی آن ملت ایفا می‌کنند؟ این پرسشی است که متفکرانی همچون «ارنست کاسیرر»، فیلسوف نو کانتی قرن بیستم و «کارل گوستاو یونگ» روانشناس و انسانشناس برجسته به آن پاسخ مثبت می‌دهند.

معمولاً چنین می‌اندیشیم که تاریخ بشر نخست با دوره‌ای از «کهن‌الگوها» آغاز می‌شود که آدمی دریافت خود از جهان و دیگر مردمان را در الگوهای از حماسه، افسانه‌ها و نمادها بیان می‌کند و سپس با تمام شدن عصر کهن‌الگوها و نیروگرفتن قانون عقل، تاریخ حقیقی آغاز می‌شود اما «ارنست کاسیرر» بر آن است که مسأله هرگز به این سادگی نیست. به نظر او هرملتی تاریخ خویش را نه بریده از الگوهای کهن خویش بلکه منطبق و هماهنگ با آن‌ها بر می‌سازد.^۱ معنای این سخن می‌تواند چنین باشد که مردمان یک قوم وضعیت انضمامی و اکنونی خود و نیز اهداف و آرزوهای جمعی خود را در قالب این الگوها و کلیشه‌ها ریخته و بر مقتضای آن‌ها کنش و رفتار می‌کنند.

بر همین بنیان «جان هینلز» معتقد است که کهن‌الگوها آینه‌هایی هستند که تصویرهایی را از ورای هزاره‌ها منعکس می‌کنند و آنجا که تاریخ و باستان‌شناسی خاموش می‌مانند، اسطوره‌ها به سخن در می‌آیند و فرهنگ آدمیان و زاویه‌ی دیدشان نسبت به جهان هستی را از دوردست به زمان ما می‌آورند و افکار بلند و منطق گسترده‌ی مردمانی ناشناخته را در دسترس ما می‌گذارند (هینلز، ۱۳۸۱: ۹).

اکنون اگر بخواهیم به شکلی انضمامی هویت انسان ایرانی را با توجه به عناصر تکوین گرایانه هویتش مورد بازشناسی قرار دهیم و جهان‌بینی او را در عرصه‌ی روابط بین‌الملل، سنجش و داوری کنیم لازم است اسطوره‌های کلیدی ایران را بشناسیم و در این‌باره البته هیچ کتاب و متنی به گرانسنگی و اهمیت نام‌هی باستان استاد طوس نخواهد بود.

شاهنامه‌ی فردوسی را قرآن عجم خوانده‌اند. دکتر میرجلال‌الدین کزازی این کتاب را با عهد عتیق مقایسه می‌کند. جایی که عهد عتیق سرنوشت و سرگذشت قوم یهود را توضیح می‌دهد به نظر ایشان شاهنامه‌ی فردوسی نیز «تاریخ تباری قوم ایرانی» را باز می‌گوید در این صورت این کتاب بزرگ هم بازتاب‌دهنده آمال انسان ایرانی می‌باشد و هم نشان‌دهنده‌ی رفتار و اعمال اوست (سخنرانی دکتر کزازی در ستایش فردوسی، شهر کتاب، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۷).

۱. جهت آگاهی بیشتر رک: (۱۳۸۲)، اسطوره دولت، ترجمه یدالله موقن، انتشارات هرمس.

در شاهنامه‌ی فردوسی ما فقط با سلسله‌ای از روایت‌های افسانه‌ای و تخیلی روبه‌رو نیستیم بلکه با توجه به مباحث بالا این افسانه‌ها آنچنان در ذهن و زبان انسان ایرانی نفوذ داشته‌اند که می‌توانیم آن‌ها را عین واقعیت بدانیم. داستان‌های شاهنامه کلیدهایی هستند برای باز کردن قفل روانشناسی جمعی انسان ایرانی. این داستان‌ها هویت انسان ایرانی را برملا می‌کنند و نشان می‌دهند که انسان ایرانی در مناسبات خویش با دیگران و با خود چگونه اندیشیده است و چگونه عمل کرده است.

باید افزود که همیشه این جریان و سیاله ذهنی آگاهانه نبوده بلکه ریشه‌های ستبر و طولانی این ساختار گاه به گونه‌ای ناخودآگاه نقش آفرین بوده و تنها با تأملی ژرف و گذر از برخی جزئیات و درک و فهم کلان روایت‌ها است که می‌توان ظهور و عملکرد آن اسطوره‌ها را کشف کرد. برای ما قهرمانان شاهنامه افرادی خاص و جزیی نیستند بلکه آن‌ها صورت‌هایی آرکی تایپی و کهن‌الگویی می‌باشند به عبارت دیگر آن‌ها و داستان‌هایشان نمادینه کردن کنش و رفتار انسان ایرانی در طول تاریخ خویش می‌باشد. برای کسی که می‌خواهد با انسان ایرانی وارد کنش سیاسی گردد شاهنامه‌ی فردوسی می‌تواند گونه‌ای دستورالعمل و کتاب راهنما تلقی گردد.

فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم «گنورگ فردریش هگل» در کتاب عقل در تاریخ می‌گوید که تاریخ به معنای واقعی کلمه و به معنایی که متضمن امری پیش‌رونده باشد نخستین بار در تمدن ایرانی است که ظهور می‌کند. پیش از ایرانیان، مردمان، حرکت تاریخ را «دوری» و «چرخشی» در نظر می‌گرفتند اما با ظهور انسان ایرانی تاریخ مشتمل بر نبردی می‌شود میان اهریمن و اهورامزدا. تاریخ تبدیل به سناریویی می‌شود که در آن میان عناصر خیر و عناصر شر جدال و کشاکشی صورت می‌گیرد و در فرجام این خیر است که باید بر شر و تاریکی ظفر و چیرگی یابد.^۱

هنگامی که شاهنامه فردوسی را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم که آگاهی بر مسیر خطی و پیش‌رونده‌ی تاریخ در سرتاسر این اثر وجود دارد و بخش عمده آن صرف استیفای حق و غلبه یافتن خوبی بر بدی می‌شود.

لذا نگارنده در این مقاله تلاش دارد تا ضمن استخراج لایه‌های زیرین عناصر هویت‌ساز نگرش انسان ایرانی به عرصه‌ی بین‌الملل از دل پندارهای اسطوره‌ای شاهنامه، و سپس ردگیری

۱. جهت آگاهی بیشتر در این خصوص رک: هگل، عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، انتشارات شفیعی، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۹، تهران.

این عناصر در آرایه‌های حماسی و در فرجام تجلی چنین رسوبات هویتی در فرآیند تاریخ و اکنونیت ایرانیان، اثبات نماید که شاهنامه‌ی فردوسی نقش بسزایی در تکوین هویت و ترسیم نحوه‌ی نگرش بین‌المللی انسان ایرانی دارد.

الف) مختصات و قلمرو محتوایی شاهنامه

شاهنامه، کتابی است با سه قلمرو یا دستکم سه سویمندی جداگانه؛ نخست قلمرو اسطوره، دو دیگر آرایه‌های حماسی و پهلوانی و سوم نمودهای تاریخی؛^۱ براین بنیان، از آغاز شاهنامه تا شوریدن کاوه و فریدون بر ضحاک (تا پایان فرمانروایی فریدون) دوره‌ی اساطیری، و از سپادشاهی فریدون (یا دوره منوچهر) تا کشته شدن رستم عصر حماسی یا پهلوانی و دوره سوم از شهریار بهمن تا پایان شاهنامه را هم بخش تاریخی در بر می‌گیرد.

هنر فردوسی در پیوند میان پندارهای اساطیری، کردارهای حماسی و پهلوانی و در فرجام نمودهای انضمامی و کاربردی در حوزه‌ی تاریخ، جامعیتی انسان‌شناسانه از من واقعی انسان ایرانی اراده می‌دهد.

تا جایی که هانری ماسه محقق فرانسوی می‌نویسد: آدمی هنگامی که پس از خواندن شاهنامه‌ی نظری به گنجینه‌های روایت آبا و اجدادی و رسوم باستانی که این کتاب عرضه می‌دارد می‌افکند، در می‌یابد که هیچ حماسه‌ی ملی، نبوغ تبار خود را با این دقت و صحت منعکس نساخته است. گذشته از آن وقتی که انسان اصالت و عمق احساسات و عظمت اندیشه و شجاعتی که در شاهنامه نفوذ کرده است در نظر بیاورد بر این عقیده می‌شود که شاهنامه متعلق به ایران نیست بلکه به تمام ملت‌های متمدن تعلق دارد (راشد محصل، ۱۳۸۲: ۸۲).

این سه قلمرو آن گونه که میرجلال‌الدین کزازی نیز به گونه‌ای دیگر ترسیم می‌کند یگانه‌ای است سه‌گانه و سه‌گانه است یگانه؛ به اعتقاد کزازی موضوع شاهنامه مشتمل بر نخست‌نامه‌ی فرهنگ و منش ایرانی است، دیگر شاهکاری ادبی است؛ و سوم خردنامه‌ای است که اندیشه‌ها و دیدگاه‌های تبار ایرانی را با همه نقاط قوت و ضعف بازتاب داده است (کزازی، ۱۳۸۸: ۳۰-۳۵).

از این منظر می‌توان موضوع شاهنامه را گزارش محتوایی از تاریخ ملی / روایی ایران دانست که در قالب شهریار چهل و هشت پادشاه و ذکر فراز و فرود و بایسته‌های فکری و اندیشه‌ای

^۱ این تقسیم‌بندی ظاهراً نخستین بار توسط فیروز کاواسجی با چاپ مقاله‌ای در سال ۱۹۲۷ مطرح گردید مجدد این تقسیم‌بندی پس از طرح مجدد در خطابه برتلس در کنگره‌ی هزاره‌ی فردوسی (۱۳۱۳ه-ش) مورد پذیرش شاهنامه پژوهان قرار گرفت و در آثار بعدی تکرار شد. به گونه‌ای که می‌توان آن را بخش‌بندی سنتی شاهنامه نامید.

ایرانیان دانست که در کشاکش تاریخ و جغرافیای به نام ایران متجلی گشته است (آیدانلو، ۱۳۸۵: ۱۳۱).

به بیانی استوار می‌توان موضوع شاهنامه را به سان منبعی غنی از میراث مشترک ایرانیان دانست که در کالبد آن می‌توان استمرار هویت ایرانی را از پندارهای دنیای اسطوره به کردارهای دوران حماسه و نمودهای عینی نگرش انسان ایرانی ارزیابی کرد. از نظرگاهی دیگر فردوسی در شاهنامه با توسل به زبان پارسی و عمدتاً با رویکرد به اساطیر، البته با کارکردهای اجتماعی و روانی، ما را به ژرفای تاریخی می‌برد و تبارنامه‌ی ما را معرفی می‌کند.

شاهنامه سرشار از اندیشه‌های ژرف در حوزه‌هایی مانند جهان‌شناسی و انسان‌شناسی است. اگر هویت را در یک نگاه به برداشت انسان از خود و جهان مبتنی بر عقل و خرد بدانیم، به وضوح مشاهده می‌گردد که در شاهنامه؛ عقل، خرد، دانش و علم بر هر چیز ترجیح داده شده است (منصوریان سرخگریه، ۱۳۸۸: ۸۱).

بی‌گزاف؛ دقت‌ها، تأملات و دغدغه‌های فردوسی با نگرش رسالت‌گونه در نظم شاهنامه همراه بوده است. به بیانی استوارتر، نظم چنین کاخ رفیعی از حماسه - که بیان‌گر شناسنامه‌ی تباری هویت ایرانی است - هیچ سنخیتی با شتاب‌زدگی و سطحی‌نگری وقایع ندارد. از این‌رو فردوسی با درک عمیق جریان‌های فکری و سیاسی روزگار خود از یک سو و از هم‌گسیختگی و گسستگی چیستی و کیستی ایرانیان، به چنین کار مهمی همت گماشت.^۱

ب) عناصر تکوین‌گرایانه هویت تبار ایرانی در شاهنامه و تجلیات آن در نگاه ایرانی به روابط بین‌الملل

۱- ستیز ناسازه‌ها: ثنویت دوگانه‌ی اهورا مزدا - اهریمن

در جهان‌بینی و هستی‌شناسی اساطیر ایرانی، دو بن‌مایه‌ی اهورامزدا و اهریمن یا اصطلاحاً خیر و شر و یاران آن‌ها در زمانی‌تُه یا دوازده هزارساله، پیوسته در ستیزند که در این ادوار پس از برتری موقت هریک از دو طرف، سرانجام، نیروهای نیکی پیروز می‌شوند. ریشه‌ی چنین نگرشی به هستی را باید در اسطوره‌ی زروانی آفرینش و تاریخ جهان باز جست و سپس در فرجام سویه‌های عینی آن را در شاهنامه که سند هویت ایرانی است، یافت.

۱. جهت آگاهی بیشتر پیرامون رسالت فردوسی رک: درگاهی، محمود، احیاگر عجم « تأملی تازه در اندیشه و آرمان فردوسی » مجله زبان و ادب: تابستان ۱۳۷۷ - شماره ۴ صص ۷۳-۸۹

در گزارش زروانی که از زمان هخامنشیان آغاز و در عصر ساسانیان با شکل نوعی (زردشتی‌گری به صورت زروانی) پدیدار می‌گردد؛ زمان بیکران سرچشمه نیکی و بدی (هرمزد - اهریمن) است و چون بی‌خواست او بدی با نیکی توأمان و همزمان پدیدار می‌گردد، پس زروان از خود زمان کرانمند - دوران نبرد نیکی و بد - را پدید می‌آورد تا عمر اهریمن به آخر رسد.

در اوستا نیز آفریدگار، اهورا مزداست. چون اهریمن از بن تاریکی برون می‌آید و روشنایی را می‌بیند که نیکوست، آن را می‌خواهد و به آسمان هجوم می‌آورد تا بر او چیره شود، اهوره مزدا جهان نیکی را می‌آفریند و اهریمن برای رویارویی، جهان بدی را و نبرد دراز آهنگ نیکی و بد، بنا بر پیمانی در می‌گیرد. اهوره مزدا پایان رستگاری خود را در جهان می‌بیند، ولی اهریمن نمی‌بیند. و همین امر سبب ستیز دائم میان دو نیروی خیر و شر می‌گردد با این تفاوت که نیروهای خیر به جهت آگاهی از چیرگی خویش در آخرالزمان، برای ستیز خود با اهریمن نگرشی رسالت باورانه دارند.

بر این بنیان عمر جهان در اسطوره‌های زرتشتی ۱۲ هزار سال است. در سه هزار سال نخست، اهورا مزدا، آفریدگان را به صورت مینوی (نامرئی، نامحسوس، غیرمادی) می‌آفریند. در پایان این دوره اهریمن قصد تجاوز به قلمرو اهورمزدا را می‌کند. اما باز پس رانده می‌شود و به مدت سه هزار سال بیهوش و بی‌فعالیت می‌ماند. اهورمزدا در این سه هزار سال که سه هزار سال دوم از دوران جهان است، موجودات را به صورت گیتی (مرئی، محسوس و مادی) می‌آفریند. در پایان این دوران اهریمن حمله می‌کند و دوران آمیزش نیکی و بدی یعنی جهان کنونی و محسوس آغاز می‌گردد و شش هزار سال دوام می‌یابد. زردشت در میانه این دوران یعنی در آغاز چهارمین سه هزاره ظهور می‌کند (آموزگار، ۱۳۷۰: ۳۷-۳۸).

بر بنیان چنین ستیز ناسازمند میان اهورا و اهریمن، این دوران نه هزار سال طول می‌کشد و سه هزار سال برای کامروایی اهورامزدا و به همین مدت برای چیرگی اهریمن در نظر گرفته شده، اما در سنت زرتشتی، فرصتی برای پیروزی سه هزار ساله‌ی شر داده نشده است.

به هر صورت این دو گانه‌انگاری اساطیری در شاهنامه در قالب نبردهای نمایندگان حماسی اهریمن و اهورامزدا از پادشاهی کیومرث تا اواخر شهریاری کیخسرو به ظهور درآمده است و در طی این دوران - که البته نسبت به زمان آن در اسطوره کوتاه‌تر و فشرده‌تر است - به ترتیب، پس از پیروزی تقریباً هزار ساله‌ی سپاه نیکی (عصر فریدون و جمشید و تسلط هزار ساله‌ی اهریمن (عصر ضحاک) و آنگاه، دوران آمیزش خیر و شر که گاه اهوراییان و گاه اهریمنان

پیروز می‌شوند (جنگ‌های پرشمار ایران و توران) سرانجام، با کشته شدن افراسیاب به دست کیخسرو، اهورامزدا و نیکی به پیروزی نهایی می‌رسد.

بدین‌روی ثنویت کهن ایرانی، در اسطوره و حماسه با ویژگی و تغییرات متناسب با این دو حوزه وجود دارد و برجای مانده است و این نشان می‌دهد که ذهن و زبان ایرانیان در هیچ یک از مراحل فکری - فرهنگی خویش (اعم از اسطوره باوری، اسطوره‌پیرایی و حتی اسطوره‌زدایی در روزگار امروزی) از این خصوصیت جدا نمانده است (آیدانلو، ۱۳۸۵: ۸).

بر این اساس مولفه‌های هویت‌ساز اسطوره‌ای در شاهنامه‌ی فردوسی را به شکل کاربردی در این حماسه در موارد زیر می‌توان باز جست:

- بخش نخستین شاهنامه «اصل و بیخ هویت ایرانی» را در اساطیر، یعنی در ژرفای آگاهی جمعی اقوام ایرانی نشان می‌دهد. اهورامزدا نخستین انسان و نخستین پادشاه جامعه‌ی انسانی را در ایران زمین، که در میانه‌ی جهان جای دارد، می‌آفریند. آنگاه پر و بال و شاخ و برگ انسان را از میانه‌ی جهان بر شرق و غرب می‌گستراند و سپس زمان جدایی فرا می‌رسد و جهان به سه کشور بخش می‌شود؛ در میانه‌ی آن ایران زمین و دوسوی آن غرب (یونان و روم) و شرق (توران و چین) جا می‌گیرند. از این زمان هویت ایرانی با پادشاهی ایرج در برابر هویت قومی شرق و غرب بنیاد نهاده می‌شود. سلم؛ پادشاه غرب، مظهر خردمندی و درنگ و بردباری است. تور، پادشاه توران زمین، مظهر شتاب و تعصب و دلیری است، ایرج؛ نخستین پادشاه ایران زمین، مظهر میانه‌روی است، یعنی جامع شتاب و درنگ است. هم هوشمند است و هم دلیر؛^۱ و این میانه‌بودن خود در درازنای تاریخ ایران زمین محمل دل‌مشغولی انسان ایرانی در مواجهه با غرب و شرق بوده است (تاجیک، ۱۳۸۳: ۷۷).

- در شاهنامه اسطوره و حماسه و تاریخ، افسانه و داستان و واقعیت، در پیوستاری مداوم در هم تنیده‌اند. شاهنامه به منزله‌ی اثری ادبی حماسه‌ای است که در آن سه بخش اساطیری، حماسی / پهلوانی و تاریخی باز شناخته می‌شود:

- حماسه‌ی اساطیری
- حماسه‌ی پهلوانی
- حماسه‌ی تاریخی

بخش نخست؛ سرگذشت افسانه و شخصیت‌های اساطیر است.

بخش دوم؛ تاریخ حماسی و پهلوانی است.

۱. جهت مطالعه بیشتر ر.ک: احمد اشرف، هویت ایرانی در ایرانیان خارج از کشور

بخش سوم؛ تاریخ دوران تاریخی است.

نکته‌ی حائز اهمیت در این بخش بندی لزوماً به منزله‌ی افتراق و گسست مفهومی میان این سه بخش نیست بلکه روح اسطوره و حماسه از آغاز تا پایان به خوبی در مراحل مختلف شاهنامه مندرج است.

- در شاهنامه تاریخ گیتی بازتابی است از تاریخ مینو؛ زمین از راه آسمان و واقعیت از راه اسطوره در تصور نقش می‌بندد. اگر دوران حماسی کتاب را از پادشاهی فریدون - تقسیم جهان به سه کشور میان سه پسر - تا پایان سرگذشت رستم بدانیم، آن‌گاه می‌توان نقش اسطوره و اندیشه‌ی زمان مینوی را مانند تار و پود در بن به شکل نماد و تاریخ پهلوانی ایران را چون نقشی بر نمود آن باز شناخت.

- زروان به زادن پسران سرنوشت کیهان را طرح می‌ریزد. این سرنوشت همان سرگذشت و تاریخ کیهان است؛ فریدون نیز با تقسیم جهان میان پسران، تاریخ ایران و توران و روم را بنیان می‌نهد.

- زروان خواهان اهریمن و نبردش با اهورامزدا نبود؛ فریدون نیز دشمنی سلم و تور را با ایرج بر نمی‌تافت.

- زروان برای شکست و مرگ اهریمن، زمان کرانمند را از خود پدید آورد؛ فریدون نیز، به کین‌خواهی ایرج، منوچهر را برانگیخت و از پای ننشست تا برادرکشان کشته شدند. پس از نابودی ضحاک بیدادگر، اینک با کشتن سلم و تور، دیگر خویشکاری؛ کار ویژه‌ی فریدون دادگر پایان می‌یابد و زمان او به سر می‌رسد.

- زروان اهورامزدا (در سنت زرتشتی) فرمانروای بخت خود نیستند، در هر دو افسانه وجود اهریمن ناخواسته بود، فریدون نیز، که نام و نیکویی او به داد و دهش بود، پیش از ایرج، دارای فرزندان شد، درست به خلاف گوهر و سرشت پدر، هم بیدادگر و هم آزمند.

- ستیز ناسازه‌های اهورامزدا و اهریمن - که نماد ثنویت و دویینی جهان بینی اساطیر ماست - در این جا سه گانه شد. فریدون سه پسر داشت؛ ایرج خردمند و با فره‌ی، تور زودخشم و پرخاشجو و سلم که از گوهر خاک بود و خواهان آرامش. در تاریخ حماسی ما نیز تورانیان بی‌آرام و ستیزه‌جویند و رومیان کشور سلم و از نبرد ایران و توران برکنار. دو هم‌اورد (ایران و توران) به نشان دویینی بینش ما، فضای تاریخ گیتی را فرا می‌گیرند. اما در همه حال نیکان از پس بدان فرا می‌رسند. پس از فریدون نبردهای بازماندگان ایرج و تور تمام بخش بزرگ پهلوانی شاهنامه را - با همان درون مایه‌ی نیک و بد - تا مرگ رستم در برمی‌گیرد، مانند جنگ دیرپای

آفریدگان اهورا مزدا و اهریمن که تا فرجام عمر گیتی به درازا می‌کشد، منتها با این تفاوت که پایان تاریخ جهان، پیروزی و رستگاری است و پایان حماسه؛ فاجعه‌ی فرمانروایی بهمن واسکندر و پایان‌بخش تاریخی شاهنامه؛ شکست ایرانیان و پیروزی تازیان. زیرا تاریخ ما در دورانی از آمیختگی می‌گذرد که اهریمن همچنان در تکاپوست و بدی در تار و پود جهان تنیده است.

۲- تجلی رسوبات دوگانه‌نگاری شاهنامه در اکنونیت نگاه ایرانی به روابط بین‌الملل

انباشت پندارهای اسطوره‌ای در ناخودآگاه جمعی ایرانیان، تجلی گسست‌ناپذیر و مستمری را در اکنونیت ایرانیان به همراه داشته است گسل‌های این رسوبات متراکم هرگز غیرفعال نیست و هر آینه استعداد فعال‌شدن آنان وجود دارد که ادوار تاریخی ایران همواره تأیید و تأکیدی است بر فعال‌شدن این گسل‌های ناخودآگاه روان ایرانی است.

به بیان دیگر مواد مذاب و گدازه‌های ذهن ایرانی از اعماق روح او در نقاط عطف تاریخ از لایه‌های زیرین راهی به سطح خودآگاهی و آرایه‌های رفتاری ایرانیان جستار می‌کند و بر این بنیان مولفه‌ها و شاخص‌های وجودی او را تعریف می‌کند.

یکی از گسل‌های فعال ذهن و روان ایرانیان که جلوه‌گری برجسته‌ای در خودآگاه رفتاری و کردارهای عملی او ایفا می‌کند نگاه ثنویت‌گرایانه‌ی انسان ایرانی است که پیش‌تر ریشه‌های اسطوره‌ای - حماسی و تاریخی آن ارائه گردید. اکنون پرسش بنیادین آن است که این نگاه در نگرش بین‌المللی انسان ایرانی واجد چه عناصر و سویه‌های است؟

در واقع، ذهنیت انسان ایرانی نسبت به دیگری همواره در حال بازسازی و بازنمایی است.

این بازسازی در سراسر شاهنامه فردوسی به شگرفی تبیین گردیده است. فردوسی با هوشمندی مسیر حرکت و جنبش این گسل‌ها را در شاهنامه به ذهن و روان ایرانی یادآوری و دیکته می‌کند: ایرج پسر فریدون که نماد فرزاندگی و فرهیختگی است توسط دو برادر «آزمند» و «دیو» سرشش کشته می‌شود. ایرج در نهایت مظلومیت و بی‌گناهی کشته می‌شود و از اینجا تخم «خودی» و «دیگری» که ملهم از اساطیر دو بینی خیر و شر نزد اسطوره‌های زرتشتی و مانوی است در ذهن و روان ایرانی بازسازی می‌شود.

تجلیات این نگرش در سراسر شاهنامه در قامت ستیز ایرانیان و انیرانیان، ایرانیان و تازیان، ایرانیان و چینیان، ایرانیان و رومیان و بازنمایی می‌شود.

این بازنمایی از نسلی به نسلی به شیوه‌های مختلف روایی که اوج آن نقالی است در کالبد روان و ذهن ایرانیان انباشت شده است. بی‌جهت نیست که «گوینوم» در کتاب سه سال در

ایران می‌گوید: «جای شگفتی است که در روستاهای ایران هر شب از طریق نقالی شاهنامه، کنفرانس تاریخ برگزار می‌شود».

تاریخ اسطوره‌ای و حماسی ایرانی هر شب در هر کوی و برزنی بازخوانی و بازنمایی می‌شود و از رهگذر عناصر دادباورانه‌ی ذهن ایرانی، که همواره خود را قربانی اهرمنان و دیوصفتان (دگر خویش) می‌بیند، هویت خویش را بر مبنای تقابل مستمر با دیگری (که خصم اوست) عینیت می‌بخشد.

بر این بنیان ذهنیت و بینا ذهنیت ایرانیان در ترسیم نگرش بین‌المللی آنان عمیقاً متأثر از دو گانه‌انگاری و ثنویت‌گرایی هویتی - تاریخی ایرانیان است.

در واقع این بازسازی "دیگری" در نگرش بین‌المللی انسان ایرانی واجد عناصر زیر است:

- عینیت بخشیدن به دیگری نزد ایرانیان به منزله تأییدی است بر مسیر خطی تاریخ، به این معنا که همواره ایرانیان در طول تاریخ از سوی بیگانگان و اهریمنان مورد تهاجم و حمله قرار گرفته‌اند و طعم تلخ اشغال و قتل عام‌های خونین را از رهگذر تازش خصم (دیگر) چشیده‌اند. لذا این نگرش سوژه‌ی ایرانی را همواره برحق جلو می‌دهد و دیگری را بی‌حق و ستمگر.

- نزد ایرانیان ستیز میان دو بن خیر و شر ستیزی مقطعی نیست بلکه به طور مستمر در مسیر تاریخ ادامه دارد و سر بازایستادن ندارد و تنها جایی که این ستیز متوقف می‌شود چیرگی اهورا بر اهریمن است که در قامت یک منجی در پایان تاریخ اهریمنی به منصفی ظهور می‌رسد.

- نزد ایرانیان جدال میان خیر و شر به رسالتی فراموش‌نشده تبدیل می‌شود و چون امر رسالت ارتباط تنگاتنگی با عنصر قدسی و غیر دنیوی دارد، نه تردیدی در مسیر رسالت‌باورانه‌ی آن قرار می‌گیرد و نه گسستی در این انگاره‌ی اسطوره‌ای مجال ظهور می‌یابد. گویی تاریخت و اکتونیت تبار ایرانی مدام در «دم و بازدمی» دو سویه، در ذهن و روان ایرانی در سیلان و جولان است.

۳- دگرسازی هویتی ایران - غرب (نه تور و نه سلم / نه شرقی نه غربی)

بن‌مایه‌های اسطوره‌ای و حماسی ایرانیان در شاهنامه‌ی فردوسی که در قامت اعتقاد به ثنویت اهورا - اهریمن، که از دوران پیش از اسلام در جهان‌بینی ادیان ایرانی مفصل‌بندی شده بود، در دوران معاصر نیز از شباهت‌های عمیق و قابل تأملی در شالوده‌ی فکری ایرانیان نسبت به جهان غرب حکایت دارد.

به بیان دیگر ستیز پیوسته و بی‌امان ایرانیان با تورانیان، که بخش اعظم دوران اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه را در بر می‌گیرد، گویی در کسوت انضمامی جهان غرب به سرکردگی ایالات

متحده‌ی آمریکا بازنمایی می‌شود. اهریمن تورانی که در عهد باستان (یونان و روم اسکندر) تلقی می‌شدند، اکنون تبدیل به «شیطان بزرگ آمریکا» گردیده است.

نکته‌ی حائز اهمیت آن که در آبخوره‌های ناخودآگاه جمعی ایرانیان که حاصل تلاقی و امتزاج دو لایه‌ی فرهنگی قبل و بعد از اسلام است؛ به خوبی می‌توان سیر تطور و دگرگونی عناصر اسطوره‌ای شاهنامه را به مولفه‌های مذهبی جستار نمود. از این رهگذر ستیز اهورا / اهریمن در پنداره‌های اسطوره‌ای تبدیل به آرایه‌های مذهبی در قالب شیطان و جدال خیر و شر گردیده، که در فرجام در کسوت اهریمنی و شیطانی جهان غرب (آمریکا) با عنوان «شیطان بزرگ» در کلام مسئولان نظام جمهوری اسلامی ایران ماهیت انضمامی و عملی به خود می‌گیرد و آمریکاستیزی به عنوان (دگر هویتی) ایران تبدیل به یکی از اصول غیر قابل انکار اصول سیاست خارجی ایران می‌گردد.

به بیانی دیگر در فرهنگ سیاسی برآمده از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، آنچه به رفتار سیاسی ایرانیان و نیز نخبگان تصمیم‌ساز کشور و نیز اصول سیاست خارجی برآمده از این انقلاب، جهت می‌داد، از یک رمزگان دیرپای فرهنگ ایرانی یعنی «نبرد خیر و شر» و برابر دانستن «دشمن خارجی» با «دیو و شیطان و شر» سرچشمه می‌گرفت؛ از این رو، به نظر می‌رسد اصطلاح «شیطان بزرگ» که در مورد آمریکا به کار گرفته می‌شود؛ به اصلی رجوع دارد که در حافظه‌ی تاریخی و خاطره‌ی جمعی ایرانیان، نهادینه شده است در این ساخت ذهن، پیکار با امپریالیسم از یک سو و پیکار با شیطان و دیو از سوی دیگر، با مفاهیم و مضامین فرهنگی و اجتماعی دنیای کهن ایرانی و نیز مفاهیم مذهبی همچون استکبار پیوند می‌یافت تا مبارزه از پشتوانه‌ی غنی‌تری برخوردار شود. بدین ترتیب، عناصر و مفصل‌بندی و دقایق گفتمانی برآمده از متن انقلاب اسلامی حکایت از آن دارد که رمزهای فرهنگی دوران اسلامی تاریخ ایران که در آن رمزگان ایران پیش از اسلام در نمادها، مظاهر و چهره‌های مقدس اسلامی تبلور یافته‌اند، بیشترین سهم را در شاکله‌ی گفتمان سیاسی دوره‌ی پس از پیروزی انقلاب داشته‌اند^۱ (سید شمس‌الدین صادقی، ۱۳۸۸: ۱۶۷).

این نوع نگرش و جهان‌بینی نزد محققان و اندیشمندان ایرانی نیز به اشکال مختلف بازنمایی می‌شود؛ از جمله می‌توان به دیدگاه‌های احمد فرید، جلال آل احمد، علی شریعتی و داریوش شایگان اشاره کرد، از دیدگاه فرید «حقیقت چیره‌ی دوران ما از قرن هجدهم به بعد، تمدن

۱. جهت مطالعه بیشتر رک: احمد نقیب‌زاده، تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، (تهران: دفتر

غرب بوده که همه ممالک اسلامی و اقوام شرق را از سنت‌های فرهنگی و تاریخی، تهی کرده است» (همان: ۱۶۵).

در چهارچوب ثنویت‌گرایی شرق - غرب، فردید اصرار داشت که غرب هم به مثابه نوعی هستی‌شناسی و هم شیوه‌ی زندگی، باید کنار گذاشته شود.

جلال آل احمد نیز با به عاریت گرفتن مفهوم غرب و غربزدگی از احمد فردید، کل تجربه‌ی مدرنیته و تحولات سیاسی - اجتماعی و اقتصادی معاصر ایران را متأثر از غرب می‌دانست و غرب را به مثابه شرارت و غده سرطانی نفی می‌کرد. از دیدگاه وی توطئه‌ی بزرگ شیطانی غرب علیه ایران، همواره از عهد باستان تا به امروز، تداوم یافته و با نوعی تهاجم همبسته‌ی سیاسی و نظامی و فرهنگی، همراه بوده است^۱ (همان: ۱۶۶).

علی شریعتی نیز در چهارچوب اندیشه‌ی ثنویت‌گرایانه‌ی ایرانی خود که در آن جهان و انسان‌های موجود در آن را به دو جبهه‌ی «هاییل و قابیل»، «حق و باطل»، «نور و ظلمت» تقسیم می‌کرد، در آثار خود غرب؛ مدرنیته و تجدد را از مهم‌ترین دشمنان شرق، اسلام و ایران تلقی می‌نمود که قصد نابودی هستی و کیان ما را دارند. وی در اثر خویش با عنوان بازگشت به خویش، همانند آل احمد به استعمار فرهنگی به مثابه تهی‌شدن از خود اشاره می‌کرد و در این راه با زبانی که یادآور زبان آل احمد است، «شبه روشنفکری متجددی» را که آگاهانه یا ناآگاهانه، «راه بلد» استعمار است، به باد انتقاد می‌گرفت (همان).

داریوش شایگان نیز در اثر خود با عنوان آسیا در برابر غرب، متأثر از اندیشه‌ی ثنویت‌گرایانه ایران باستان، با آمیزه‌هایی از اندیشه‌های هایدگری، شرق و غرب را با اساس جوهرهای هستی‌شناختی از یکدیگر تفکیک می‌نمود. از دیدگاه وی: «اندیشه‌ی غربی از همان آغاز دشمن مرگبار اندیشه‌ی شرقی است»^۲.

بدین سان در برابر فرهنگی که به مهاجم‌ترین وجه، هستی ما را تهدید می‌کند، حق سکوت نداریم.

۴- کنشگری انسان ایرانی در عرصه‌ی بین‌الملل

(که یزدان شما را بدان آفرید / که روی بدی‌ها شود ناپدید)

۱. جهت مطالعه بیشتر رک: فرهنگ رجایی، «مروری بر برداشت‌های ایرانیان از غرب»، ماهنامه‌ی اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال پنجم، شماره ۹۹-۱۰۰، مرداد و شهریور ۱۳۷۰، صص ۱۷-۲۱.
۲. جهت آگاهی بیشتر رک: داریوش شایگان، آسیا در برابر غرب، (تهران: باغ آینه، ۱۳۷۱).

در اسطوره‌ها ایرانی، انسان دستیار خداست؛ در اندیشه زرتشت رابطه میان خداوند با آدمی، تنها یک سویه و رابطه بین فرمانروا و فرمانبردار نیست، بلکه رابطه‌ای است دو سویه میان خداوند و نماینده و جانشین او در روی زمین یعنی انسان.

اساساً هدف آفرینش، که پیکار با نیستی و اهریمن و جاودانه گرداندن هستی و نیکی است، تنها با یآوری آدمی، شدنی است. بدین سان، انسان از خدا «نمی‌ترسد» یا او را صرفاً «عبادت و بندگی» نمی‌کند، بلکه به «یزش» و نیایش و ستایش او می‌پردازد.

در شاهنامه‌ی فردوسی نیز با وجود منشأ تقدیرگرایانه بودن اغلب داستان‌ها، فردوسی به سویه بازیگری و کنشگری یلان و شهریاران شاهنامه برای حفظ نام و دوری از ننگ و رسیدن به مقصود پرهیز نمی‌کند. مردانی چون زال و رستم و اسفندیار و گودرز و گیو و بیژن و سهراب و یلان دیگر و یا زنانی چون فرنگیس و سیندخت و رودابه و تهمنه و منیژه و سودابه و گردآفرید و گردیه، و نیز آن پهلوان خردمند نامراد، پیران ویسه تورانی، هیچ کدام سرنوشت خود را نمی‌پذیرند و می‌کوشند تا به اراده‌ی خود سرگذشتشان را آن چنان که می‌خواهند بنا کنند.

انسان ایرانی مندرج در شاهنامه که برای رسالت و هدفی پا به عرصه می‌گذارد، تماشاگر صرف (همانند آنچه که در اسطوره‌های هندی به کالبد جسم و جان آدمی تحمیل می‌شود)، نیست بلکه به عنوان نماینده‌ی خدا بر روی زمین دست به بازیگری و کنشگری می‌زند. چرا که قرار است با همکاری خداوند به قول فردوسی، روی بدی‌ها را ناپدید گرداند.

چنین گفت کز داور راستی شما را مبادا کم و کاستی (۵: ۴۱۷)

که یزدان شما را بدان آفرید که روی بدیها شود ناپدید

در واقع انسان ایرانی بازتاب‌یافته در شاهنامه باید آزمون‌های هراسناک و بیمناک هفت خان‌ها، کشتن دیو و جادو، گرگ و شیر و اژدها و افتادن در بیابان و برف و سرما و تشنگی و گرما را با سربلندی سپری کند (مسکوب، ۱۳۸۷: ۵۵-۵۶).

گویی فردوسی با دیدی ژرف کاوانه آینده‌ی ایران را پیش چشم داشت و می‌دانست که برای انسان ایرانی آزمون‌های سختی از روزهای دشوار و صعب پیش روست و از این رو با گنجاندن دو هفت خان در مسیر پهلوانان عمل‌گرایی مانند رستم و اسفندیار (که هر کدام نماد شخصیت ایران زمین هستند) نقشه‌ی راه و نحوه‌ی نگرش انسان ایرانی را به چشم‌انداز آینده پی‌ریزی می‌کند. اما عبور از این خان‌های صعب برای انسان ایرانی بدون بر صدر نشاندن عنصر خرد راه به جایی نخواهد برد، چرا که از منظر فردوسی

خرد افسر شه‌یاران بود خرد زیور نامداران بود
هر آنکس خرد را ندارد ز پیش دلش گردد از کرده خویش ریش

پس کنشگری و عمل‌گرا بودن انسان ایرانی باید توأمان با عنصر خرد همبستر باشد که گر جز این باشد؛ چیرگی اهریمن بر اهورا امر حتمی و گریز ناپذیر است. پس این انسان، کنشگر است؛ بازیگر است و عمل‌گرا. انباشت فکری و روانی چنین نگرشی در فرآیند تاریخ همواره با روح انسان ایرانی تا دوران معاصر در سیلان و جولان بوده است. و شاید یکی از علت‌های تداوم روح و فرهنگ ایرانی به رغم تجارب پرفراز و نشیب، قبض و بسط‌های تاریخی اشغال‌ها و تاراج‌ها از دوران جنگ‌های حدود هزارساله با یونان و روم، حمله اعراب، تاراج مغول‌ها، افغان‌ها، عثمانی‌ها، روس‌ها و انگلیسی‌ها و تا دوران معاصر و رویارویی با غرب، همگی بیان‌گر وجوه عمل‌گرایانه و کنشگرایانه انسان ایرانی برای بودن و حرکت به جلو بوده است.

۵- کنشگری ایجابی انسان ایرانی در عرصه‌ی بین‌الملل

شبهت‌ها و انباشت‌های فراوانی را میان سوبه‌های کنشگری انسان ایرانی در شاهنامه و نحوه‌ی نگرش کنونی ایرانیان به عرصه‌ی بین‌الملل می‌توان باز یافت. اولین نکته و برجستگی در روند داستان‌های شاهنامه آن است که به حریم اهورایی و پاک ایران زمین تجاوزی صورت می‌گیرد. ایرج که نماد ایران زمین است توسط دو برادر دیگرش سلم (روم) و تور (تورانیان) در نهایت مظلومیت کشته می‌شود؛ ایرج نماد خردورزی و نرمش و مداراست و هرگز ستیز با برادران را بر نمی‌تابد اوج این نرمش را در ابیات فردوسی می‌خوانیم:

من ایران نخواهم، نه خاور، نه چین	نه شاهی، نه گسترده روی زمین
مرا با شما نیست جنگ و نبرد	روان را نباید بر این رنجه کرد
چو بشیند تور از برادر چنین	به ابرو زخشم اندر آوردچین
سخن چند بشنید پاسخ نداد	دلش بود پُر خشم و سر پر زیاد
یکی خنجری آبگون بر کشید	سراپای او چادر خون کشید

بر این بنیان تخم ستیزها و جنگ‌ها میان ایران و توران و رم پی‌ریزی می‌شود. در یک سوی ایرانی که مظلوم، ذی حق و ناجوانمردانه به حریمش تجاوز شده و از دیگر سوی خصمی شرزه، خردآشوب و دژم به نام توران و روم.

اما هنر فردوسی در شاهنامه آن است که صحنه‌ی نمایش و آوردگاه رویارویی ایرانیان با عرصه‌ی بین‌الملل آن روز را با نهایت دقت و مبتنی بر ساخت خردمندانه و فرزانه‌گونه‌ی انسان کنشگر ایرانی بازسازی می‌کند، و با این پی‌افکنی حکیمانه، ساخت فکری و روانی انسان ایرانی را در بر صدر نشانیدن عنصر خردمندی و کنشگری ایجابی بنیان می‌نهد.

اوج این نرمش و خردمندی در برخورد سیاوش باتورانان، مادام که اندیشه جنگ با ایرانیان را در سر می‌پرورانند را می‌توان بازجست:

مرادی که در صلح گردد تمام
چه باید سوی جنگ دادن لگام
همه ز آشتی کام مردم رواست
که نابود باد آنکه او جنگ خواست

اما ماهیت و جنس این نرمش و پرهیز از ستیز، نه به منزله‌ی عقب نشینی از رسالت اهریمن ستیزی در شاهنامه است بلکه گونه‌ای عمل‌گرایی در نقاط و گرانیگاه‌های حساس تاریخ حماسی ایران زمین است و اساساً به همین جهت است که فردوسی عنصر خرد را همواره به انسان ایرانی گوشزد می‌کند تا جایی که برخی از شاهنامه‌پژوهان، اطلاق نام «خردنامه»^۱ را به شاهنامه بی‌مسما نمی‌دانند.

مُدارا خرد را برابر بود
خرد بر سر دانش افسر

رسوبات حماسی این خردورزی و نرمش که در کنار هیبت و شکوه اهریمن ستیزی ایرانیان در شاهنامه رخ‌نمایی می‌کند به نظر در تحلیل محتوای سویه‌های کنونی نگرش ایرانیان به روابط بین‌الملل نیز قابل پردازش و خوانش است. بر این بنیان می‌توان به برخی از مصادیق همسو و مرتبط با چنین برداشتی در مولفه‌های زیر اشاره کرد:

۶- نرمش قهرمانانه^۲ در عرصه‌ی بین‌المللی خوانشی نو از رسوبات هویتی شاهنامه
ارتباط و شباهت‌های وثیقی بین انسان کنشگر شاهنامه و دستورالعمل‌های بین‌المللی مسئولان نظام در ترسیم نحوه‌ی تنظیم مناسبات در عرصه‌ی بین‌المللی وجود دارد. به بیان دیگر عبور از

۱. این اصطلاح را میر جلال‌الدین کزازی شاهنامه پژوه برجسته‌ی کشور به شاهنامه اطلاق داده‌اند.
۲. این اصطلاح توسط رهبری نظام در دیدار با فرماندهان سپاه از سوی ایشان مطرح شد که «نمایندگان سیاسی جمهوری اسلامی ایران در جهان باید تیزتر از شمشیر، نرم‌تر از حریر و سخت‌تر از سنگ و پولاد باشند. ایشان تصریح کردند: «عرصه‌ی سیاست خارجی میدان نرمش‌های قهرمانانه است، اما نرمشی که در برابر دشمن تیز باشد. بنا بر این دیپلمات‌های ما باید در مواضع اصولی خود مستحکم بایستند و استقامت و پایداری حضرت امام خمینی (رض) را الگوی خود قرار دهند»

هفت‌خان پر مخاطره در عرصه‌ی سیاست و روابط بین‌المللی مستلزم شناخت اضلاع مختلف، فراز و فرودها و چالش‌های رویارویی با بازیگران مختلف است. خاصه آنکه همان‌گونه که در شاهنامه ساحت اهورایی ایرانیان عرصه‌ی تاخت و تاز اهریمنان قرار دارد؛ اکنون نیز شیطان بزرگ و استکبار جهانی به طور مستمر در حال نیرنگ و دسیسه‌چینی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران هستند. بر این بیان شاید فرازهایی از سخنان رهبر معظم انقلاب به مثابه خوانشی نو از رسوبات هویتی در شاهنامه باشد:

«ما مخالف با حرکت‌های صحیح و منطقی دیپلماسی هم نیستیم؛ چه در عالم دیپلماسی، چه در عالم سیاست‌های داخلی. بنده معتقد به همان چیزی هستم که سال‌ها پیش اسم‌گذاری شد «نرمش قهرمانانه»؛ نرمش در یک جاهایی بسیار لازم است، بسیار خوب است؛ عیبی ندارد، اما این کشتی‌گیری که دارد با حریف خودش کشتی می‌گیرد و یک جاهایی به دلیل فنی نرمشی نشان میدهد، فراموش نکند که طرفش کیست؛ فراموش نکند که مشغول چه کاری است؛ این شرط اصلی است؛ بفهمند که دارند چه کار میکنند، بدانند که با چه کسی مواجهند، با چه کسی طرفند، آماج حمله‌ی طرف آن‌ها کجای مسئله است؛ این را توجه داشته باشند».

آنچه که از تحلیل محتوا و فحوای کلام در ارتباط با این سخنان به ذهن متبادر می‌گردد به کارگیری شیوه‌ی هوشمندانه و کنشگرانه کشتی‌گرفتن رستم با اسفندیار در یکی از فرازهای حماسی باشکوه شاهنامه است. رستم با آن همه یال و کوپال و قدرت، زمانی که متوجه ضعف جسمی در برابر اسفندیار می‌شود به چاره‌اندیشی می‌پردازد و با نوعی دیپلماسی رئالستیک مَشربانه، اسفندیار را خام می‌کند تا از این رهگذر، اندیشه‌ای برای چیرگی بر هم‌آورد بسیار زورمند خود بیابد. رستم که ادامه‌ی رزم برایش ناممکن است از کوه آواز می‌دهد که دیگر شب آمده است و باید به کارزار پایان داد.

این چاره‌اندیشی رستم یادآور صحنه‌ای است که چون سهراب پشتش را به زمین می‌رساند و رستم مرگ را نزدیک می‌بیند به حيله‌ای متوسل می‌شود؛ به پسر می‌گوید که در آیین ما در زور آزمایی اول‌بار، افتاده را نمی‌کشند. سهراب از سر بزرگواری - یا به سبب سادگی و خامی - سخنش را باور می‌کند و از او دست بر می‌دارد. اینجا نیز رستم به پایان خط رسیده است و باید برای نجات جان خود بهانه‌ای ساز کند. اسفندیار نیز مانند سهراب - ولی صرفاً از نظر بزرگی - به رستم فرصتی دیگر می‌دهد. و همین فرصت‌دادن به بهای جانش تمام می‌شود؛ چنان‌که به بهای جان سهراب.

این به چه معناست؟ بدان معنی که برای بزرگوار و بخشنده بودن باید محیط را برای امکان بزرگواری یا بخشندگی فراهم کرد والا در میدان جنگ، محیط واژگون، دارای این صفات بودن پا جای «دن کیشوت» نهادن است. وبالاتر از آن در جنگ - که نامردمی‌ترین محیط‌هاست - داشتن هر فضیلتی به بهای جان انسان تمام می‌شود. راستی برترین زینت‌هاست؛ ولی آیا در جنگ می‌شود به دشمن راست گفت؟ سهراب و اسفندیار نیز در محیط واژگونه بزرگواری می‌کنند و بهای این بزرگواری خود را گران می‌پردازند.

جنگ دوزخی است که چون دوزخ دانته بر بالای آن نوشته‌اند «ای کسی که وارد می‌شوی، دست از هر فضیلتی بشوی» (رحیمی، ۱۳۷۶: ۱۷۴-۱۷۵).

درواقع عمل رستم «نرمش» است چون حریفش «قدر و زورمند» است؛ و نواختن بر طبل ستیز برای او فرجامی شوم دارد؛ و «قهرمانانه» است چون در غایت امر اسفندیار زورمند طعم تلخ شکست را می‌چشد. به بیان دیگر هر چند ساخت این تراژدی در ذهن فردوسی باسویه‌هایی از تردامنی و ناجوانمردی از سوی رستم که اتفاقاً نماد «ایران‌ستایی و جوانمردی» است، عجین گشته است لیکن در گُنه ماجرا، گونه‌ای عمل‌گرایی و هوشمندی در کنش رستم وجود دارد که انسان ایرانی باید در میانه‌ی «اقتدار» و «انعطاف»، متناسب با درجه‌ی شدت و ضعف موضوعات و مسائل فرآروی، قدرت انتخاب و کنشگری داشته باشد.

تاجایی که حتی اسفندیار نسبت به چاره‌دانی رستم (بازیگری هوشمندانه) آگاه است و از سر بزرگواری او را شبی مهلت می‌دهد

تو مردی بزرگی و زور آمای	بسی چاره دانی و نیرنگ و رأی
بدیدم همه فر وزیر ترا	نخواهم که بینم نشیب ترا
به جان امشبی دادمت زینهار	به ایوان رسی کار کژی مخار

و بر این بنیان رستم پردرد به فکر چاره‌دانی می‌افتد به درگاه داور پاک می‌نالد. ناله‌اش از مرگ نیست بلکه دردش دو تاست؛ یکی آنکه کسی نیست تا انتقام او را از یلی چون اسفندیار بستاند و دیگر - مهم‌تر - چه کسی راه و رسم رستمی را ادامه دهد.

همی گفت کای داور داد و پاک	گر از خستگی‌ها شوم من هلاک
که خواهد ز گردنکشان کین من؟	که گیرد دل و راه و آیین من

هر فردی از افراد بشر در جهان جان‌نشین ناپذیر است و مردان بزرگ به طریق اولی (همان: ۱۷۵). خاصه آنکه مردی به عظمت رستم، کشنده دیوها و دشمن نامردی‌ها، رهایی‌بخش ایران

و نگهدارنده‌ی شاهان، بار رسالتش منحصر به فرد است و باید گریز و گزیری از این مهلکه بیابد.

بر همین بنیان می‌توان واژه‌ی «نرمش قهرمانانه» را که به مثابه چراغ راهنمای تصمیم‌سازان سیاست خارجی کشور از سوی رهبری نظام ترسیم شده است به عنوان گونه‌ای عمل‌گرایی که ریشه‌ها و شباهت‌های آن را در مدل بازیگر خردمند شاهنامه‌ی فردوسی می‌توان بازجست، تبیین نمود.

نرمش قهرمانانه دارای بار و ذهنیت ایجابی است. در واقع در این نگرش به خوبی سویه‌های کنشگری انسان ایرانی مندرج در شاهنامه بازنمایی می‌شود. شاید این بیت فردوسی تعریفی به مراتب جامع‌تر از نوع عمل‌گرایی کنشگر انسان ایرانی در عرصه دیپلماسی است:

فرستاد باید فرستاده‌ای

درون پر زمکر و برون ساده‌ای

با عنایت به اینکه مفهوم دیپلماسی مقوله‌ای مرتبط با دوران ظهور دولت - ملت‌ها و پس از قرارداد وستفالی در سال ۱۶۴۸ می‌باشد اما تعریف فردوسی از یک دیپلمات کارکشته و هوشیار باوجود گذشت بیش از هزار سال همچنان تعریفی جامع و مانع است. به زعم فردوسی فرستاده (نماینده‌ی دیپلماتیک) باید ابتدا شرایط تخصصی احراز نمایندگی را دارا باشد یعنی علاوه بر استعداد ذاتی، فرستاده باید عناصر اکتسابی که ملهم از دانش و هنر مذاکره است را نیز در منظومه‌ی توانمندی‌های خود داشته باشد.

در واقع از نظر فردوسی هنر یک مذاکره‌کننده (فرستاده) در وهله‌ی اول؛ هنر اقناع طرف مقابل است و دیگر آنکه بتواند حداکثر امتیاز را از طرف مقابل به موازات پرداخت حداقل هزینه برای منافع ملی کشورش فراهم آورد.

از این نظرگاه به خوبی می‌توان آبخخور محتوایی و مفهومی (نرمش قهرمانانه) را در آرا و آموزه‌های فردوسی در قالب خوانشی نو در این چارچوب مورد تأکید قرار داد.

شاید بیان این جملات از سوی رهبری نظام تأییدی بر وجود ابعاد تکوین‌گرایانه عناصر هویتی شاهنامه در ترسیم نحوه نگرش بین‌المللی انسان ایرانی باشد:

«در باب شاهنامه پرسیدند. بله؛ من موافقم که از «فردوسی» تجلیل شود، فردوسی

در قلّه است. ما هستیم که اسم او را «حکیم ابوالقاسم فردوسی» گذاشتیم؛ دشمنان

دین که این اسم را نگذاشته‌اند. خوب؛ این حکیم چه کسی است و حکمت او

چیست؟ آیا حکمت زردشتی است، حکمت بی‌دینی است، حکمت پادشاهی است

یا حکمت اسلامی؟ این را می‌شود در آورد. اگر کسی به شاهنامه نگاه کند، خواهد دید که یک جریان گاهی باریک و پنهان و گاهی وسیع، از روح توحید، توکل، اعتماد به خدا و اعتماد به حق و مجاهدت در راه حق در سرتاسر شاهنامه جاری است. این را می‌شود استخراج کرد، دید و فهمید. مخصوصاً بعضی از شخصیت‌های شاهنامه خیلی برجسته هستند که این‌ها را باید شناخت و استخراج کرد. من یک وقت گفتم که «اسفندیار» مثل این بچه حزب‌اللهی‌های امروز خود ماست! در فرهنگ شاهنامه یک حزب‌اللهی غیور دین خواه مبارز وجود دارد. بله؛ این کارها را شما بکنید تا دیگران نکنند. شما که نکردید، دیگران می‌کنند» (بیانات رهبری در دیدار اعضای انجمن اهل قلم ۱۳۸۱/۱۱/۰۸).

نکته‌ی قابل تأمل در این بیانات صرف‌نظر از جایگاه بلند فردوسی نزد عالی‌ترین مقام نظام، بازنمایی شخصیت اسفندیار با کار ویژه‌ی جوانان حزب‌اللهی در عصر انقلاب اسلامی است، به بیان دیگر شخصیت‌پردازی هوشمندانه و کاربردی فردوسی در شاهنامه در طول ادوار تاریخ ایران محمل بسیار مفیدی جهت شاخص‌گذاری و تفسیر معیار جوانمردی، ایران‌ستای و الگوی متعالی و کم‌نظیر شخصیت مسئول و دلسوز ایرانی تلقی می‌شود.

۷- تجلی عنصر خردورزی در شاهنامه به مثابه کنش تدبیر و امید در عرصه‌ی بین‌الملل
«کتابی که با ستایش خرد آغاز می‌شود نمی‌تواند متعلق به یک ملت باشد، بلکه مربوط به تمام ملت‌هاست. شاهنامه‌ی فردوسی بی‌تردید یکی از طلایه‌داران گفتگو در عرصه‌ی روابط بین‌الملل است».

بیان چنین جمله‌ای از سوی «کیاشیرو مات سورا»، مدیر کل سابق سازمان بین‌المللی یونسکو که در پیام خود به مناسبت ثبت هزاره‌ی سرایش شاهنامه در یونسکو بیان کرد؛ خود به مثابه ظرفیتی گسترده و بی‌مانند از ترسیم سویه و نحوه‌ی نگرش ایرانیان به عرصه‌ی بین‌المللی و بالعکس است.

آن سوتر خانم «ایرنا بوکوا» مدیر کل کنونی سازمان جهانی یونسکو و «فرانچسکو باندارین» معاون بخش فرهنگ یونسکو در نوامبر ۲۰۱۱ به مناسبت پایان هزاره سرایش شاهنامه فردوسی با افتخار اعلام می‌کند که فردوسی و شاهنامه الهام‌بخش اصلی این رسالت و شعار همیشگی یونسکو است که: «از آنجا که جنگ‌ها در اذهان انسان‌ها آغاز می‌شود، دفاع از صلح را باید در اذهان مردم بنا کرد».

وی در ادامه می‌افزاید: «فردوسی با مهارتی بی‌نظیر و با نوگرایی خاص خود صحنه‌های نبرد را در اسطوره و تاریخ به تصویر می‌کشد و بدون این که خشونت را ترویج کند، درد سوگ و شوربختی ناشی از جنگ را به خواننده منتقل کرده و چهره‌ی نامیمون و ناخوشایند جنگ را به تصویر می‌کشد و به این ترتیب خواننده را بر آن می‌دارد تا دوستی و محبت را بر احساس ظن و نفرت ارجحیت دهد. شخصیت والای فردوسی در اقصی نقاط جهان شناخته شده و برای همه قابل احترام است. نام او در میدان فردوسی، در رم ایتالیا (Piazal Firdusi) و در کتابخانه‌های (Wadham College) آکسفورد انگلیس و در شهر Berat در کشور آلبانی جاودانه شده است. فردوسی هدیه‌ای ارزشمند برای نسل بشر به جا گذاشت. به امید آنکه شاهنامه‌ی او همچنان روشنگر راهمان در این هزاره‌ی جدید باشد (اسناد کمیسیون ملی یونسکو - ایران، بخش فرهنگ ۲۳ نوامبر ۲۰۱۱).

چرا فردوسی خرد را در تمامی نسوج شاهنامه درهنگامه‌ها و آوردگاه‌های مهم داستان‌ها و حماسه‌ها بر صدر می‌نشانند و همواره زنهار می‌دهد که:

هر آنکس خرد را ندارد زپیش / دلش گردد از کرده خویش ریش

چرا فردوسی آغاز کتاب خود را به قول «ماتسورا» با ستایش خرد آغاز می‌کند:

به نام خداوند جان و خرد / کزین برتر اندیشه برنگذرد

و در جای‌جای شاهنامه فزونی و زبونی شاهان و نامداران را چه در اردوگاه ایرانیان و چه در آوردگاه دشمنان ایران زمین در نسبت با میزان پیوستگی و گسستگی خرد معیار می‌نهد. به اعتقاد نگارنده، فردوسی با خردنگاری و خردستایی در منظومه‌ی شاهنامه، در صدد است تا ایرانیان را در مسیرها و گردنه‌های پرفراز و نشیب آینده‌ی این مرز و بوم و در عرصه و آوردگاه جهانی و در تنظیم مناسبات و روابط بین‌المللی با سلم‌یان (غرب) و تورانیان (شرق) و تازیان (اعراب)، هادی و رهنمون باشد.

به بیان فربه‌تر، امروزه در عرصه‌ی روابط بین‌الملل به خوبی شاهدیم که گسست از عنصر خردمندی در مناسبات بین‌المللی چه هزینه‌های گزاف و فراوانی را برای انسان ایرانی به همراه دارد و بالعکس پیوستگی با خرد چه گستره‌ی امیدبخشی را به ارمغان می‌آورد.

گنجاندن این بیت از شاهنامه‌ی فردوسی در متن سخنرانی آقای روحانی، رئیس‌جمهور، که در شهریور سال ۱۳۹۲ در مجمع عمومی سازمان ملل قرائت شد؛ به خوبی رسوبات خردورزانه هویتی شاهنامه را در اکتونیت روابط بین‌الملل ایرانیان به تصویر می‌کشد.

بکوشید و نیکی به بار آورید / چو دیدید سرما بهار آورید

به پاداش نیکی بیایی بهشت بزرگ آنکه جز تخم نیکی نکشت

جالب آنکه تجلی روح خردورزانه‌ی فردوسی فقط به متن سخنرانی رئیس جمهور ایران در مجمع عمومی سازمان ملل ختم نمی‌شود بلکه وزیر امور خارجه دولت یازدهم؛ دکتر ظریف نیز با گنجاندن این بیت شاهنامه در صفحه‌ی اجتماعی شخصی خود التزام و اهتمام خود را در اتخاذ رویکرد سیاست خارجی ایران در دوران کنونی با ابتناء به اندیشه‌ی فردوسی بازتاب می‌دهد.

خردستایی فردوسی نقطه‌ی مقابل جنگ و ستیز است؛ در همین چارچوب دکتر قوام و فاطمی با استناد به مفهوم خرد در اندیشه‌ی فردوسی ضمن تضعیف مفهوم دووجهی سلسله مراتب - آناشسی و جنگ، آنگونه که در آرای «هابز» در خصوص ذات شرور بشر مندرج است، اندیشه‌ی فردوسی را به عنوان راهکاری برای تحدید جنگ در حوزه‌ی روابط بین‌الملل مطرح می‌کند.

به زعم نویسندگان، عنصر خرد و خردمندی در نگاه فردوسی دستاوردهای بسیاری به همراه دارد از جمله: راهنمایی، دل‌گشایی و دستگیری انسان در هر دو جهان؛ شادی‌بخشی، مردم‌نوازی، فزونی و کاستی؛ ارجمندی در هر دو جهان و رهایی از بند؛ جهان‌گردی و نگهبانی جان، چشم، گوش و زبان؛ آسودگی خیال و وجدان؛ پرورش روان؛ انسانیت و مردم‌بودن، مایه‌ی زندگانی و جاودانگی؛ پیشرفت و سرافرازی؛ میانه‌روی و اعتدال.

علاوه بر دستاوردهای فوق، جنگ‌گریزی و کثری ستیزی یکی از مهمترین دستاوردهای خرد و خردورزی است که باعث کنترل کارگزاران خردمند جنگ می‌شود.

«قوام» معتقد است نگاه فردوسی به دو شیوه می‌تواند به تبیین رابطه‌ی خرد و جنگ کمک کند، نخست؛ فردوسی اساساً خرد را با جنگ ناسازگار می‌بیند. از نظر وی انسان نیک سرشت خردمند هیچگاه به دشمنی و جنگ روی نمی‌آورد. راه جنگ و خرد در نگاه فردوسی از هم جداست. از سوی دیگر، فردوسی معتقد است که خرد نه تنها از جنگ جلوگیری می‌کند حتی مانع شکل‌گیری زمینه‌های آن می‌شود.

دوم، در تمام جنگ‌های مندرج در شاهنامه هیچ‌گاه فرد خردمند آغازگر جنگ نبوده است؛ بنابراین خردمندی حاکم می‌تواند مانع جنگ شود. با این دیدگاه می‌توان جنگ‌افروزی بسیاری از دولت‌ها و سیاست‌مداران معاصر را در عرصه سیاست و روابط بین‌الملل تبیین کرد (قوام و فاطمی، ۱۳۸۸: ۱۹۳-۱۹۵).

بدین ترتیب می‌توان اذعان کرد فردوسی در جریانی پیوسته خرد را در مقابل جنگ قرار داده و بدین شیوه در پی تحدید جنگ است. و این موضوعی است که در نظام کنونی بین‌الملل که در چهره‌ی جریان اصلی نظریات رئالیستیک به منافع می‌اندیشد، گونه‌ای اثرگذار در مهار و

تحدید جنگ به شمار می‌رود. بر این بنیان به خوبی می‌توان اذعان کرد که مرز میان دو موهبت تدبیر و امید، خردی است که فردوسی آن را ارجمندترین موهبت یزدانی نزد بشر می‌شناسد.

خرد چشم جان است گر بنگری تو بی چشم شادان جهان نسپری

تدبیری که توام با خردمندی باشد میوه و محصولش امید است و روابط بین‌الملل عرصه‌ی دادوستد خردمندی است تا از این رهگذر انسان کنشگر ایرانی با خرد ایجابی که مندرج در شاهنامه است افق منافع ملی و بین‌المللی خویش را از انتزاع به عرصه‌ی انضمام و عمل رهنمون باشد.

بر همین بنیان، نیکولای چرنی شوسکی، ادیب و منتقد مشهور روسی برتری شاهنامه از حماسه‌های ملی قوم‌های دیگر را این وجه متمایز و ارجمند می‌داند که شاهنامه سرشار از اندیشه‌های حکیمانه است که به انسان خرددوستی و خردگرایی تلقین می‌کند و به انسان یاری می‌دهد که از خود فراتر رود و با خود و دیگران با صلح و صفا زیست نماید. پیام‌های فردوسی، پیام‌های ارج‌گذاری علم و دانش، اعتبار و احترام انسان، گسترش عدل و داد، مدارا و آزادگی، گذشت و خویش‌داری است (نیکولای چرنی شوسکی، ۱۹۵۱: ۱۰).

نتیجه‌گیری

هر حماسه‌ای تصویر روشن و رسا از روزگار به وجود آمدن خود، ارائه می‌دهد که در صورت انطباق با نیازها و شرایط انسان دوره‌های بعد پایدار می‌ماند و به وسیله‌ی مردم روزگاران بعد حفظ و نگهداری می‌شود.

حضور و بقای بیش از هزار ساله‌ی شاهنامه درنوسان‌های تاریخی و بحران‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که جامعه ایران پیوسته با آن درگیر بوده است بیان‌گر آن است که شاهنامه‌ی فردوسی ظرفیت انطباق با روحیات جمعی و آرمان‌های ایرانی در طول روزگار ممتد و مستمر را دارا بوده است و تصویری که از جوهره ایرانی بودن، انسان ماندن، سرافراز و پرافتخار زیستن و مقابله با بحران‌ها و مشکلات حیات ارائه می‌دهد، به نیاز تاریخی ایرانیان در بستر زمان پاسخی مناسب و شایسته می‌دهد و به عنوان عاملی پویا و خلاق در زندگی و منش انسان ایرانی تأثیر گزار بوده است.

فردوسی آگاهی ژرفی از گذشته‌ی ملت خویش و سهم و نقش او در شکل‌گیری تمدن و فرهنگ انسانی دارد و در صدد است این آگاهی را از اعماق پندارهای اسطوره‌ای به عرصه‌ی آرایه‌های تاریخی و در فرجام به سطح انضمامی زمان حال و آینده رهنمون سازد تا از این

رهگذر تصویری شفاف از نقاط قوت و ضعف، فرصت‌ها و چالش‌های فراروی انسان ایرانی در عرصه‌ی داخلی و بین‌المللی مهیا سازد.

هنر فردوسی در پیوند میان پندارهای اساطیری، کردارهای حماسی و پهلوانی و در فرجام نمودهای انضمامی و کاربردی در حوزه‌ی تاریخ، جامعیتی انسان‌شناسانه از من واقع‌ی انسان ایرانی ارائه می‌دهد.

تا جایی که «هانری ماسه» محقق فرانسوی می‌نویسد:

«آدمی هنگامی که پس از خواندن شاهنامه، نظری به گنجینه‌های روایت آبا و

اجدادی و رسوم باستانی که این کتاب عرضه می‌دارد می‌افکند در می‌یابد که هیچ

حماسه‌ی ملی، نبوغ تبار خود را با این دقت و صحت منعکس نساخته است».

در واقع هم‌نوا با ماسه باید افزود نبوغ فردوسی نه تنها انعکاس هویت ایرانی است

بلکه گونه‌ای دستورالعمل برای حال و آینده ایرانیان است.

لذا با تأکید بر سویه‌ای نقادانه نسبت به سیطره و چیرگی سنت نظریه‌پردازی غرب بر

حوزه‌ی ایرانی روابط بین‌الملل، باید اذعان کرد که رجوع به متن گران‌سنگی مانند شاهنامه‌ی

فردوسی که به مثابه گونه‌ای دستورالعمل بومی و ملی با تلفیق هوشمندانه عناصر توأمان ایرانی

و اسلامی است؛ نقش به‌سزایی را در ترسیم چشم‌انداز و افق فراروی سیاست‌گذاران و

تصمیم‌سازان دستگاه دیپلماسی در مواجهه با عرصه‌ی پُر رمز و راز شطرنج جهانی را فراهم

می‌آورد.

تأثیر به‌سزایی به شناخت کارگزارانه و متغیرها و فاکتورهای بنیادین و دخیل در تکوین

رفتار بین‌المللی آن هم با ابتناء به عناصر هویت‌ساز ایران زمین با خلاء معنا روبه‌رو است.

منابع

- آموزگار، ژاله، (۱۳۷۰)، *اسطوره زندگی زردشت*، تهران، انتشارات بابل.
- آیدانلو، سجاد، (۱۳۸۵)، «ارتباط اسطوره و حماسه بر پایه‌ی شاهنامه و منابع ایرانی»، *مجله‌ی مطالعات ایرانی*، سال پنجم، شماره‌ی دهم، پاییز ۱۳۸۵.
- کاسیرر، ارنست، (۱۳۷۸)، *فلسفه صورت‌های سمبلیک*، (جلد دوم: اندیشه‌ی اسطوره‌ای)، ترجمه‌ی یدالله موقن، تهران، انتشارات هرمس.
- _____، (۱۳۸۲)، *اسطوره‌ی دولت*، ترجمه‌ی یدالله موقن، انتشارات هرمس.
- هینلز، جان، (۱۳۸۱)، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه‌ی ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، انتشارات چشمه.
- سخنرانی دکتر کزازی، در ستایش فردوسی، شهر کتاب، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۷.
- کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۸)، *شاهنامه: یگانه‌ای سه گانه، سه گانه‌ای یگانه*، کتاب ماه ادبیات، ش ۱۳۹.
- هگل، (۱۳۷۹)، *عقل در تاریخ*، چاپ اول، ترجمه‌ی حمید عنایت، تهران، انتشارات شفیعی.
- کنت دو گوینو، آرتور، (۱۳۹۱)، *سه سال در ایران*، ترجمه‌ی ذبیح‌الله منصوری، تهران، انتشارات نگارستان کتاب.
- سرکاراتی، بهمن، (۱۳۷۱)، «اسطوره‌های عصر ما را آیندگان خواهند خواند (گفتگو با دکتر سرکاراتی)»، *نامه‌ی فرهنگ*، سال دوم، شماره ۳، ۱۳۷۱.
- _____، (۱۳۷۸)، *سایه‌های شکار شده (مجموع مقالات)*، تهران، نشر قطره.
- مسکوب، شاهرخ، (۱۳۸۷)، *ارمغان مور: جستاری در شاهنامه*، تهران، نشرنی.
- راشد محصل، محمدرضا، (۱۳۸۲)، «چند نکته درباره‌ی فردوسی و شاهنامه»، *مجله‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان*، سال اول.
- تاجیک، محمدرضا، (۱۳۸۳)، *جهانی شدن و هویت؛ هویت ملی و جهانی شدن*، تهران، موسسه‌ی تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- صادقی، سید شمس‌الدین، (۱۳۸۸)، «درآمدی بر علل بیگانه‌هراسی و بیگانه‌ستیزی در فرهنگ سیاسی ایران معاصر»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال چهارم، شماره چهارم.
- منصوریان سرخگریه، حسین، (۱۳۸۸)، «هویت ملی و نوزایی فرهنگی در شاهنامه»، *فصلنامه‌ی مطالعات ملی*، ۳۸، سال دهم، شماره ۲.
- آیدانلو، سجاد، (۱۳۹۰)، *دفتر خسروان برگزیده‌ی شاهنامه فردوسی*، تهران، نشر سخن.
- ثاقب‌فر، مرتضی، (۱۳۸۷)، *شاهنامه‌ی فردوسی و فلسفه‌ی تاریخ ایران*، تهران، انتشارات معین.
- رحیمی، مصطفی، (۱۳۸۷)، *تراژدی قدرت در شاهنامه*، تهران، انتشارات نیلوفر.
- دبیرسیاقی، سیدمحمد، (۱۳۸۸)، *برگردان روایت گونه شاهنامه‌ی فردوسی به نثر*، تهران، نشر قطره.
- قوام، عبدالعلی و فاطمی‌نژاد، سیداحمد، (۱۳۸۸)، «ارتباط جنگ و انارشسی؛ نقد دو وجهی آنارشسی - سلسله مراتب بر مبنای شاهنامه»، *پژوهشنامه‌ی علوم سیاسی*، سال چهارم، شماره دوم، بهار ۱۳۸۸.
- چرنی شوسکی، نیکولای، (۱۹۵۱)، *قصه اندر قصه*، گرازنی، ۱۹۵۱.